

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل

پیاده‌سازی	تصحیح و ویرایش اولیه	ذکر مآخذ	ویرایش دوم	تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی

دلایل صلح امام حسن علیه السلام

امام مجتبی علیه السلام در زمانی بر سرکار آمدند و بار سنگین امامت بر دوش آن بزرگوار قرار گرفت، که دوران‌های تلخ چهارونیم ساله‌ی حکومت و خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام زمینه‌ی بسیار نامساعدی برای خلافت امام مجتبی علیه السلام فراهم کرده بود.

چگونگی شرایط حکومت و خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام

امیرالمؤمنینی علیه السلام که سردار رشید پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و سپاه اسلام بودند؛ با آن همه افتخارات و آن همه تأکیدات و تأییداتی که از جانب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم داشتند؛ در چهارسال و چندماه‌ی که به قدرت ظاهری رسیدند، دیدیم که چه شد! هنوز اندک‌زمانی از بیعت با امیرالمؤمنین علیه السلام گذشته بود، که توطئه‌ی ماجرای جنگ جمل طراحی شد. عایشه که از دیرباز کینه‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام را در دل داشت، به میدان آمد و علی‌رغم اینکه قرآن کریم در سوره‌ی احزاب

به صراحت به زنان پیامبر ﷺ امر کرده است: «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى»^۱ ای زنان پیغمبر! در خانه‌هایتان قرار و آرام بگیرید و مثل زنان جاهلیت نخستین خودتان را در جامعه عرضه نکنید و به میدان جامعه نیایید. علی‌رغم این امر صریح قرآن کریم و علی‌رغم نهی‌هایی که پیغمبر اکرم ﷺ به عایشه کردند (احادیث آن مفصل است و اکنون نمی‌خواهیم وارد آن بحث شویم)؛ عایشه به میدان آمد و فتنه‌گری‌هایش را حول خون‌خواهی خون خلیفه‌ی سوم سازماندهی کرد. بنی‌امیه هم او را یاری می‌کردند. طلحه و زبیر هم که سابقه‌ی شناخته شده و مثبتی در دوران پیغمبر اکرم ﷺ داشتند؛ به دلیل آلوده شدن به رفاه و اشرافیت، نمی‌توانستند عدالت علوی را تحمل کنند؛ که حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ آنها را هم‌سطح بقیه‌ی مردم تلقی کنند. انتظار داشتند امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ حکومت جایی را به آنجا بسپارند و رانت‌هایی در اختیارشان قرار دهند و چون امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ اهل این کارها نبودند، آنها از حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَامُ بریدند. خدمت ایشان آمدند و گفتند ما می‌خواهیم عمره برویم. حضرت فرمودند: شما نمی‌خواهید عمره بروید؛ شما قصد فتنه‌گری دارید؛ ولی بروید؛ من جلویتان را نمی‌گیرم.

آنها رفتند و ماجرای جنگ جمل برپا شد؛ که در آن جنگ آن‌همه مسلمان به شهادت رسیدند! پس از آن، زمینه‌های ماجرای جنگ صفین فراهم شد. فتنه‌گری‌ها و تمردهای معاویه و خونی که در شهر کوفه به دل امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ شد؛ این مردم بدعهد، سست‌بنیاد، بی‌اعتقاد، دنیا-پرست، بی‌فهم و بدون شعور امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ را چگونه تنها گذاشتند! چه خونی به دل

^۱. سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۳۳.

امیرالمؤمنین علیه السلام کردند؛ که حضرت امیر علیه السلام بارها می فرمودند (در نهج البلاغه موجود است؛ بروید ملاحظه کنید): «وَاللّٰهُ يُمِيتُ الْقُلُوبَ وَ يَحْيِي الْقُلُوبَ مِنْ اجْتِنَاعِ هٰؤُلَاءِ الْقَوْمِ عَلٰى باطلِهِمْ وَ تَفَرُّقِكُمْ عَنْ حَقِّكُمْ»^۲ به خدا قلب انسان می میرد و کوه اندوه بر سر انسان فرود می آید، هنگامی که می بیند آن قوم (اهل شام) دور باطل خودشان (معاویه) چگونه مجتمع و متحدند و شما مردم کوفه دور حق خودتان چگونه متفرقید! امیرالمؤمنین علیه السلام از ادعاهای بدون عمل آنها رنج می بردند. می فرمودند: «يا أَشْبَاهَ الرِّجَالِ وَ لا رِجَالَ» ای نامردهایی که صورت ظاهر مرید؛ اما فی الواقع نامرید! «يا أَشْبَاهَ الرِّجَالِ وَ لا رِجَالَ حُلُومِ الْأَطْفَالِ»^۳ ای کسانی که عقلتان مثل عقل های بچه ها است! «تَقُولُونَ فِي الْمَجَالِسِ كَيْتٌ وَ كَيْتٌ فَإِذَا جَاءَ الْقِتَالُ قُلْتُمْ حَيْدِي حِيَادٍ»^۴ در مجلس هایی که نشستہ اید کلی ادعای دلاوری می کنید؛ می گوئید: در میدان کارزار چنین و چنان می کنیم؛ ولی وقتی میدان جنگ پیش آمد، می گوئید: الفرار الفرار و مرا در قتال تنها می گذارید! بهرحال خونی که به دل امیرالمؤمنین علیه السلام کردند! مکاری معاویه از آن سو و از این طرف هم بلاهت مردم کوفه، زمینه های خاصی است که وجود دارد.

پس از آن در جریان جنگ صفین هم که تولد رسمی ماجرای خوارج عصر امیرالمؤمنین علیه السلام را شاهد هستید؛ که چگونه همان یاران علی علیه السلام شمشیر به روی ایشان کشیدند؛ که بگو مالک-

۲. سیدرضی، نهج البلاغه، خطبه ی ۲۷، ص ۷۰ و مجلسی، بحار، ج ۳۴، ص ۶۴ و ثقفی، الغارات (ط-الحدیثه)، ج ۲، ص ۴۷۶.

۳. سیدرضی، نهج البلاغه، خطبه ی ۲۷، ص ۷۰ و کلینی، کافی، ج ۵، ص ۶ و مجلسی، بحار، ج ۳۴، ص ۶۵.

۴. سیدرضی، نهج البلاغه، خطبه ی ۲۹، ص ۷۳ و مجلسی، بحار، ج ۳۴، ص ۷۰ و ثقفی، الغارات (ط-الحدیثه)، ج ۲، ص ۶۸۹.

اشتر برگردد؛ چون مالک پیغام داد؛ گفت: یا علی! پنج دقیقه به من مهلت بده. من دم خیمه‌ی معاویه رسیده‌ام. پنج دقیقه به من وقت بدهی؛ سر معاویه را برایت می‌آورم؛ اما اشخاصی از یاران علی علیه السلام که به روی حضرت شمشیر کشیده بودند؛ گفتند قبل از اینکه مالک‌اشتر سر معاویه را بیاورد، ما سر توی علی را اینجا قطع می‌کنیم! بگو مالک برگردد! که امیرالمؤمنین علیه السلام پیغام دادند: مالک! اگر می‌خواهی مرا زنده ببینی، برگرد. مالک هم با دل شکسته و خون، دست خالی از کنار خیمه‌ی معاویه برگشت. پس از آن هم خوارج نهروان چه کردند! داستان حکمیت را به امیرالمؤمنین علیه السلام تحمیل کردند. حضرت اصل حکمیت را قبول نداشتند. می‌فرمودند: بزنی این کاغذهایی که بر سر نیزه شده است، فرو بریزید. قرآن اصلی منم! اینجا شما شمشیر به روی قرآن اصلی می‌کشید؛ می‌گویید ما حاضر نیستیم با قرآن بجنگیم! البته کسی به حرف امیرالمؤمنین علیه السلام گوش نداد. قسمت اعظم سپاه امیرالمؤمنین علیه السلام به روی حضرت شمشیر کشیده بودند و بعد هم زمانی که حکمیت را تحمیل کردند، حضرت فرمودند: حکم من مالک‌اشتر؛ او از طرف من برود. گفتند: نه؛ مالک را هم قبول نداریم. فرمودند: مالک را قبول ندارید؟ پس ابن عباس از طرف من برود. گفتند: نه؛ ما ابن عباس را هم قبول نداریم. حضرت فرمودند: شما چه کسی را قبول دارید؟ یک شخصیت ضدّ امیرالمؤمنین علیه السلام! شخصی که به جنگ صفین نیامد. در کوفه ماند و به مردم می‌گفت: همراه علی علیه السلام نروید. ما نمی‌دانیم. هر دو طرف این قضیه باطلند. نه در رکاب معاویه باشید و نه در رکاب علی علیه السلام. مردم! در مسجدها بمانید به عبادتتان بپردازید.

خوارج نهروان ابوموسای اشعری را با این طرز تفکر به امیرالمؤمنین علیه السلام تحمیل کردند؛ که او حکم شود! بعد هم در ماجرای حکمیت، عمروعاص ملعون و فریبکار از بلاهت ابوموسی استفاده کرد و منجر شد به اینکه ابوموسای اشعری برود، بگوید: ما در گفتگویمان با عمروعاص، که حکم معاویه است، توافق کرده‌ایم هر دویمان علی علیه السلام و معاویه را عزل کنیم و مردم خلیفه‌ی دیگری انتخاب کنند. ابوموسی اشعری گفت: من که از طرف علی علیه السلام حکم هستم؛ همان طور که حلقه‌ی انگشتر را از دستم در می‌آورم، علی علیه السلام را از خلافت عزل می‌کنم و از منبر پایین آمد. نوبت عمروعاص شد که بالا برود و او هم معاویه را عزل کند. عمروعاص بالای منبر رفت. گفت: آی مردم! من هم همان طور که حلقه‌ی انگشتر را از دستم در می‌آورم، علی علیه السلام را از خلافت عزل می‌کنم و همان طور که دوباره این را در انگشتم می‌اندازم، معاویه را در خلافت نصب می‌کنم؛ که اینجا بلوایی به پا خاست. پس از آن همین خوارجی که اصل حکمیت و همین طور حکم را به امیرالمؤمنین علیه السلام تحمیل کرده بودند، دوباره سراغ حضرت آمدند؛ که اصلاً تو کافری! چرا حکمیت را قبول کردی؟! از همان روز فتنه‌های علیه امیرالمؤمنین علیه السلام شروع شد و بالاخره به شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام منجر گردید.

جنگ نهروان جنگ بسیار عجیبی بود. امیرالمؤمنین علیه السلام با سپاهیان سابق خودشان می‌جنگیدند؛ انسان‌هایی که پیشانی‌هایشان از سجده‌های طولانی پینه بسته بود؛ افرادی که بسیاری از آنها حافظ قرآن بودند؛ ولی بی‌شعور! خشکه‌مقدس‌های بدون‌شعور! خیلی خطرناک است! مراقب باشیم نکند عبادت، نماز، روزه، ذکر و خلوت ما، ما را از ولایت و امیرالمؤمنین علیه السلام جدا کند.

پس از جنگ نهران هم درست است که تعداد زیادی از خوارج باقی نمانده بود؛ خوارجی که رسماً خوارج بودند؛ اما همان تعداد اندک یارگیری کردند؛ دوباره خودشان را سازماندهی کردند و کارشکنی می‌کردند. امیرالمؤمنین علیه السلام خواستند بروند تکلیف جنگ صفین را، که به خاطر خیانت خوارج نهران ناتمام مانده بود، نهایی کنند و معاویه را شکست بدهند؛ ولی همان‌ها به- قدری کارشکنی کردند، که خون به دل امیرالمؤمنین علیه السلام کردند! در نهج البلاغه است که خود امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: من در تابستان به شما گفتم به جنگ بروید؛ می‌گفتید: یا علی! هوا گرم است بگذار کمی خنک شود. خنک که می‌شد، می‌گفتم: اکنون بروید. می‌گفتید: یا علی! حالا هوا خیلی خنک است؛ بگذار کمی گرم شود.^۵ اینگونه خون به دل امیرالمؤمنین علیه السلام کردند؛ که بالاخره حضرت آنها را نفرین کردند. امیرالمؤمنین علیه السلام یک هفته قبل از شهادتشان یک سخنرانی دارند و نفرین می‌کنند. تگه‌هایی از آن در نهج البلاغه هم نوشته شده است. می‌گویند: خدایا! مرا از آنها بگیر و بهتر از آنان را نصیب من کن و خدایا! مرا هم از آنها جدا کن و بدتر از مرا بر آنان حاکم کن.^۶ نفرین امیرالمؤمنین علیه السلام تا امروز، جامعه‌ی کوفی را گرفته است. همین امروز عراق را ببینید چه بر سرشان می‌گذرد! این همه انفجار! و این همه کشتار! در طول تاریخ هم همین‌گونه بود.

^۵. سیدرضی، نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۷، ص ۷۰ و کلینی، کافی، ج ۵، ص ۶ و مجلسی، بحار، ج ۳۴، ص ۵۱.

«فَإِذَا أَمَرْتُمْكُمُ بِالسَّيْرِ إِلَيْهِمْ فِي أَيَّامِ الْحَرِّ فَلْتُمْ هَذِهِ حِمَاةَ الْقَيْظِ أَمْهَلْنَا يُسَيِّحُ عَنَّا الْحَرُّ وَإِذَا أَمَرْتُمْكُمُ بِالسَّيْرِ إِلَيْهِمْ فِي الشِّتَاءِ فَلْتُمْ هَذِهِ صَبَاةَ الْقُرِّ أَمْهَلْنَا يُنْسَلِخُ عَنَّا الْبَرْدُ كُلُّ هَذَا فِرَارًا مِنَ الْحَرِّ وَالْقُرِّ فَإِذَا كُنْتُمْ مِنَ الْحَرِّ وَالْقُرِّ تَفْرُونَ فَأَنْتُمْ وَاللَّهِ مِنَ السَّيْفِ أَقْرُ»

^۶. سیدرضی، نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۵، ص ۶۶ و مجلسی، بحار، ج ۳۴، ص ۱۵۹ و ثقفی، الغارات، ج ۲، ص ۴۳۷.

«اللَّهُمَّ إِنِّي قَدْ مَلَلْتُكُمْ وَ مَلُّونِي وَ سَعَيْتُكُمْ وَ سَعَيْتُونِي فَأَبْدِلْنِي يَوْمَ خَيْرٍ مِنْهُمْ وَ أَبْدِلْهُمْ بِي شَرًّا مِنِّي اللَّهُمَّ مِثْ قُلُوبِهِمْ كَمَا يُبَاثُ الْعُلُخُ فِي الْهَاءِ»

می‌خواهم شرایط سیاسی، اجتماعی را ببینید. امام مجتبی بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام در سال چهل هجری قمری در این جوّ به خلافت می‌رسند. از آن طرف معاویه بار خودش را بسته است و در آن طرف کاملاً مقتدر حکومت می‌کند. معاویه فرمانداری بود که عمر او را به شام فرستاد. شام در زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فتح نشد. شام در زمان خلفا فتح شد؛ لذا اسلامی که به شام رفت، اسلام سقیفه بود؛ نه اسلام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و نه اسلام امیرالمؤمنین علیه السلام. اسلام عمر بود که به شام رفت. معاویه کسی است که با پدرش ابوسفیان بیست و یکی، دو سال در دوران بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مشرک بودند و با حضرت جنگیدند. آنها در یکی، دو سال آخر عمر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ظاهراً آمدند مسلمان شدند. آن هم ظاهراً مسلمان شدند. در ماجرای فتح مکه، آنها جزء مشرکین بودند. پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که آمدند و خواستند وارد شهر مکه شوند، آنها احساس خطر کردند؛ آمدند در برابر قدرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تسلیم شدند؛ نه اینکه قلباً اسلام آوردند. ابوسفیان و معاویه اینها هستند و سابقه‌شان این است! معاویه‌ای که اهل سنت به او "خال-المؤمنین" (دایی مؤمنین) می‌گویند و این همه مقامات برای او قائلند؛ چنین انسانی است؛ که بیست و یکی، دو سال دوران رسالت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم جنگیده است و یکی، دو سال آخر عمر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، به ظاهر، آن هم از ترس قدرت نظامی اسلام، آمده و اظهار کرده است که من مسلمانم و اسلامی که در شام معرفی شده است، اسلامی است که معاویه معرفی کرده است؛ نه اسلام علوی. مردم شام اسلام را از زبان معاویه شنیدند و همه صددرصد به معاویه معتقدند. من تفاوت جناح امام مجتبی علیه السلام و معاویه را برایتان عرض کنم که ببینید شرایط چقدر نامتعادل بود! این شرایط یک جنگ نابرابر بود!

ویژگی یاران امام مجتبی علیه السلام

یاران امام مجتبی علیه السلام در دوران خلافتشان چه کسانی هستند؛ دوران خلافتی که سپس هم با قرارداد ترک مخاصمه خاتمه پیدا کرد؟

عده‌ی اندکی شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام هستند؛ که اکنون شیعیان امام مجتبی علیه السلام شده‌اند و در محضر امام مجتبی علیه السلام هستند. تعدادشان هم بسیار اندک است.

گروه دیگر از لشکریان امام مجتبی علیه السلام خوارج نهروانند؛ همان کسانی که پدر امام مجتبی علیه السلام را به شهادت رساندند؛ امثال شمر بن ذی الجوشنی که در واقعه‌ی کربلا هم دیدید چه کرد! این خوارج نهروان جزء لشکریان امام مجتبی علیه السلام هستند!

یک گروه هم انسان‌های طماعی که دنیاپرستند و به راحتی می‌توان آنها خرید. کوفه از این گونه انسان‌ها زیاد دارد. اشخاصی که خودشان را خیلی ارزان می‌فروشدند. تواریخ و مقاتل نقل کرده‌اند، بعد از واقعه‌ی کربلا، وقتی آمدند جنازه‌ها را جمع کنند، هنگامی که جیب‌های جنازه‌های سربازهای سپاه عمر سعد را می‌گشتند، حواله‌ی یک من جو پیدا می‌کردند؛ یعنی حواله‌ی یک من جو گرفتند و آمدند امام حسین علیه السلام، پسر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را کشتند! چقدر انسان باید دنی و کم‌همت باشد! با حواله‌ی یک من جو، دین، قیامت و همه چیزشان را فروخته بودند و بعد هم در میدان جنگ به دَرک واصل شده بودند. به هر حال این‌طور مردم هم در شهر کوفه کم نیستند.

یک‌عده افراد هم هستند که انسان‌های شکاک، اشخاصی که باور و اعتقاد محکم و ثباتی در خطّ ولایت امام مجتبی علیه السلام ندارند. امروز یک تفکر دارند و فردا یک تفکر. هر حرف به آنها می‌رسد، آنها را مردّد می‌کند و عزم راسخی ندارند.

عده‌ی دیگری از لشکریان امام مجتبی علیه السلام هم پیروان رؤسای قبایل خود هستند. این خلق و خو هنوز هم در عرب وجود دارد؛ که برای رئیس قبیله جایگاه فوق‌العاده‌ای قائلند و اطاعت و فرمانبری فوق‌العاده‌ای دارند. آنجا زندگی عشیره‌ای و قبیله‌ای حاکم است؛ لذا کافی بود شما رئیس قبیله‌ای را بخرید؛ تمام افراد آن قبیله در آن خط حرکت می‌کردند. افرادی نبودند که رأی مستقلی برای خودشان داشته باشند.

سپاه امام مجتبی علیه السلام مرکب از این‌گونه اشخاص است. سپاه به شدت بی‌انضباطی است. طبیعتاً سپاهی که بخشی از آنها شیعیانند؛ بخشی خوارزند؛ بخشی دیگری اموی‌ها هستند و یک بخش از آنها رشوه‌خوارهایی هستند که با پول خودشان را می‌فروشند؛ سپاهی که در آن نظم، انسجام و انضباط وجود ندارد، که برای جنگیدن قوی نیست. از طرف دیگر هم جنگ‌های پیاپی‌یی که در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام پیش آمده بود، آنها را خسته کرده بود. ببینید برخی از افرادی که جنگ می‌کردند، به امید غنایم جنگ می‌کردند. در جنگ بین مسلمان‌ها که غنیمت‌گیری نبود. در جنگ با مشرکین، چرا؛ غنایم جنگی به دست می‌آمد و غنایم بین رزمنده‌ها تقسیم می‌شد؛ اما در این جنگ‌ها، مثل جنگ صفین، نهروان و جمل غنایمی نبود که تقسیم شود؛ لذا انگیزه‌ی مالی و مادی‌یی هم در سپاهیان امام مجتبی علیه السلام نبود؛ که بگوییم بروند بجنگند چیز دنیایی گیرشان بیاید. اشخاص لایق و برجسته هم در اطراف امام

مجتبی علیه السلام نمانده بودند؛ سردارانی مثل مالک اشتر و یاران رشید و مقاومی مثل میثم نبودند. همه‌ی آنها رفته بودند. اگر هم بودند؛ تک و توک و از دست حکومت متواری بودند. دیگر کسی نمانده بود. افرادی مثل مقداد و سلمان نبودند. دور امام مجتبی علیه السلام خیلی خالی بود. باز امیرالمؤمنین علیه السلام تعدادی یار برجسته داشتند. امام مجتبی علیه السلام در سپاهشان هیچ‌کس را نداشتند. یک چیز می‌گویم، خیلی دل را خون می‌کند. اجازه دهید بحثمان را جلو برویم؛ ان شاء الله به آن برسیم.

ویژگی فرماندهان سپاه امام مجتبی علیه السلام

فرماندهان سپاه امام مجتبی علیه السلام چه کسانی هستند؟ خیلی عجیب است. طبیعی است امام مجتبی علیه السلام در این سپاه به کسی اعتماد نمی‌کنند. حضرت سراغ چه کسی رفته‌اند؟ سراغ پسرعموی پدریشان، عبیدالله بن عباس رفته‌اند. این عبیدالله بن عباس چه کسی است؟ پدر دو شهید است. بَسْرِبْنِ اَرْطَاط که مأمور معاویه بود، دو پسر عبید بن عباس را کشت. بنابراین عبیدالله بن عباس غیر از نسبت فامیلی‌یی که با امام مجتبی علیه السلام دارد، با معاویه کینه‌ی خونی هم دارد. معاویه دو تا پسر او را کشته است. این شخص پدر شهید است و بَسْرِبْنِ اَرْطَاط منصب او را غصب کرد. قائداً او نباید خودش را بفروشد. امام مجتبی علیه السلام او را فرمانده‌ی سپاه کردند و همراه سپاه هشت‌هزار نفره‌ای در شهر "مسکن"، به او گفتند: برو مقرر فرماندهی‌ات را آنجا قرار بده و برای رفتن به جنگ با معاویه آماده شو. صبح شد. مردم منتظر شدند فرمانده‌ی لشکر بیاید؛ تا اقتدا کنند و نماز را بخوانند. اذان صبح را گفتند؛ خبری نشد. نیم ساعت گذشت؛ خبری نشد. یک ساعت گذشت؛ خبری نشد. مردم دیدند ای داد بی‌داد! نماز قضا می‌شود!

لشکریان نماز صبحشان را خواندند. آمدند دنبال اینکه چه شد و چه بلایی به سر فرمانده آمد؟ داخل خیمه‌اش آمدند؛ دیدند هیچ خبری نیست. نیمه‌شب مأمور معاویه آمده است، این پدر شهید را که خون دو پسرش را خود معاویه ریخته بود؛ خود معاویه او را با یک میلیون درهم خرید و او به امام مجتبی عَلَيْهِ السَّلَام خیانت کرد. خیلی عجیب است! فامیل امام مجتبی عَلَيْهِ السَّلَام هست؛ شیعه‌ی امام مجتبی عَلَيْهِ السَّلَام هست؛ فرزندکشتگی هم با معاویه دارد؛ اما خودش را می‌فروشد! امام مجتبی عَلَيْهِ السَّلَام در لشکرشان چه کسی را دارند؟

یا کندی؛ امام مجتبی عَلَيْهِ السَّلَام کندی را فرمانده کردند. گفتند برو در "انبار" و مقرر فرماندهی‌ات را در آنجا مستقر کن. چهارهزار سپاهی هم در اختیار او قرار دادند. برای کندی هم همین ماجرا تکرار شد. او هم با نصف این پول، یعنی با پانصد هزار درهم، شبانه خودش را به معاویه فروخت و رفت خود را در اختیار لشکر معاویه قرار داد.

این سپاهی است که امام مجتبی عَلَيْهِ السَّلَام دارند. بعد هم مأمورها و عناصر ستون پنجم معاویه داخل سپاه امام مجتبی عَلَيْهِ السَّلَام هر روز شایعه‌ی جدیدی پخش می‌کنند؛ که لشکر را سست کنند. شایعه‌ی اینکه امام مجتبی عَلَيْهِ السَّلَام صلح با معاویه را پذیرفته‌اند و اصلاً جنگ منتفی است. این عزم نبرد را سست می‌کند. یا زمانی که خبر خیانت عُبَیدالله بن عَبَّاس شایع شد، روحیه‌ای در لشکر باقی نماند. به یک‌عده هم معاویه وعده‌ی مقام می‌داد؛ که اگر دور امام مجتبی عَلَيْهِ السَّلَام را خالی کنید و قدرت دست من بیفتد، به شما مقاماتی می‌دهم. طبیعتاً این لشکر، لشکری نیست که امام مجتبی عَلَيْهِ السَّلَام بتوانند با آن به جنگ بروند. این لشکر امام مجتبی عَلَيْهِ السَّلَام است. اکنون ببینیم لشکر معاویه چگونه لشکری است؟

ویژگی‌های معاویه و لشکریان او

یک سپاه فرمان‌بردار مطیع. او با مشکلاتی که در سپاه امام مجتبی علیه السلام است؛ یعنی اختلافاتی که وجود دارد؛ که یک‌عده شیعه‌اند؛ عده‌ای خوارجند؛ عده‌ای دیگری امویند و یک‌عده خودفروشنده؛ اصلاً با این مشکلات روبرو نیست. اسلام از زبان معاویه به این مردم معرفی شده است و همان اسلام اموی است و همه‌ی آنها هم کاملاً به معاویه خوش‌بینند. فرق است بین امام مجتبی علیه السلام و معاویه. معاویه قیافه‌ی کاملاً مقدّس‌مآبی بین مردم دارد. عرق خوری‌ها و فسق و فجورش را هم در کاخش انجام می‌دهد؛ اما صورت ظاهر خودش را انسان بسیار متشرعی نشان می‌دهد و خلیفه‌ی رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم معرفی کرده است. یک سپاه مطیع! مردم شام هم انسان‌های بسیار بی‌شعور! یعنی زیرکی و ذکاوتی را که فریب‌کاری‌های معاویه را تشخیص دهند، اصلاً ندارند.

ماجراهایی وجود دارد. فرصت نیست من برایتان تعریف کنم. یک نمونه‌ی آن اینکه کسی از همین اموی‌ها شتر ماده‌ی یک شیعه را غصب کرد. بعد به دربار معاویه آمد و شکایت کرد، که این فرد شتر نر مرا غصب کرده است. معاویه حکم شتر نر صادر کرد. بعد داد شیعه درآمد که بابا! شتر من ماده بود؛ چیزی که شما می‌گویید، راجع به شتر نر است! معاویه گفت حکم همان است که دادم. حکم صادر شد و اموی رفت. بعد معاویه طرف را خواست. گفت بیا. من به جای آن شتر، یک شتر به تو می‌دهم؛ اما برو به علی علیه السلام بگو: من لشکریانی دارم که نمی‌توانند بین شتر ماده و نر فرق بگذارند! شعورشان این قدر است! خلاصه خیالت راحت باشد که اینها در بست در اختیار من هستند. ماجرای نماز جمعه را روز چهارشنبه خواندن و امثال این حرف-

ها هم معروف است. از آن طرف هم معاویه برای اینکه بتواند امام مجتبی علیه السلام را با تمام قوا سرکوب کند، با امپراطور رُم قرارداد ترک مخاصمه بست؛ چون شام هم مرز رُم بود و از زمان رسول الله صلی الله علیه و آله همیشه بین قلمرو اسلامی و رُم تنش وجود داشت. معاویه برای اینکه خیالش از آن طرف راحت باشد، رفت امتیازات و پوئن‌هایی را به دولت رُم داد و مرز رُم را برای خود امن کرد؛ که دیگر نیازی نداشته باشد بخشی از ارتشش را هم در آنجا نگه دارد و با تمام قوا به میدان امام مجتبی علیه السلام آمد.

از طرف دیگر هم معاویه اطرافیان مکار و زیرکی دارد. علاوه بر اینکه خودش به شدت مکار است، افراد مکار و نقشه‌کشی مثل عمرو عاص، مُغیرَةُ بْنُ شُعْبَةَ و امثال آنها دور و برش هستند؛ که مشاورانش هستند و در نقشه‌های سیاسی و نظامی بسیار زیرک، شیطان و مکارند. از طرف دیگر هم خزانه‌ی مسلمین دست معاویه است. پول بی‌حسابی که در اختیار معاویه است و برای اینکه هر کس را بخرد، به راحتی می‌تواند این پول‌ها را خرج کند. هم لشکریان خود را با پول خرج کردن بین آنها راضی نگه دارد و هم با پول خرج کردن در بین لشکریان امام مجتبی علیه السلام، لشکریان حضرت را بخرد.

این دو لشکر را ببینید. اینها شرایط مساوی دارند برای اینکه با هم روبرو شوند؟ امام مجتبی علیه السلام با چه نیرویی بروند بجنگند و با چه لشکری به جنگ با معاویه بروند؟! امام مجتبی علیه السلام خیلی تلاش کردند که بتوانند گروه منسجمی تشکیل دهند و به میدان نبرد بروند؛ اما نشد.

سخنرانی امام مجتبیٰ علیه السلام برای لشکریان خود در قبول یا ردّ پیشنهاد صلح معاویه

پس از اینکه نامه‌ی پیشنهاد صلح از طرف معاویه آمد، امام مجتبیٰ علیه السلام سپاهیان خودشان را جمع کردند و یک سخنرانی فرمودند. جلد چهل و چهار بحارالانوار این سخنرانی امام مجتبیٰ علیه السلام برای لشکریان خودشان را، پس از اینکه نامه‌ی پیشنهاد صلح از طرف معاویه آمد، نقل کرده است. من آن سخنرانی را می‌خوانم. حضرت می‌فرمایند: «أما و الله ما ثننا عن قتال أهل الشام ذلّةً و لا قلةً» به خدا سوگند! ما را از جنگ با شامیان باز نداشت؛ نه خواری ما و نه حتی کمبود لشکریان ما. «و لكن كُنا نُقاتِلُهُم بِالسَّلَامَةِ وَ الصَّبْرِ» ما در گذشته با شامیان می‌جنگیدیم، با سلامتی که بر روح و جان ما حاکم بود و با صبر و پایداری‌یی که داشتیم. «فَسَيَبِ السَّلَامَةُ بِالْعَدَاوَةِ وَ الصَّبْرُ بِالْجَزَعِ» به خاطر سلامت نفسی که بین ما بود و همگی با هم رفیق و یکپارچه بودیم؛ اما امروز این سلامتی با عداوت مشوب شده است؛ یعنی بین لشکریان من، بین خودشان با هم، عداوت وجود دارد؛ آن صبر هم با جزع و اظهارعجز توأم شده است و این لشکر سابق من نیست. «وَ كُنْتُمْ تَتَوَجَّهُونَ مَعَنَا وَ دِينَكُمْ أَمَامَ دُنْيَاكُمْ» ای لشکریان من! شما روزی به من رو آوردید؛ درحالی که دین شما امام و راهبر دنیای شما بود. «وَ قَدْ أَصْبَحْتُمْ الْآنَ وَ دُنْيَاكُمْ أَمَامَ دِينِكُمْ» اما امروز به حالی افتاده‌اید، که دنیای شما امام دین شماست و دنیای شما برای شما تعیین می‌کند که دینتان را چگونه عمل کنید یا نکنید. شما عوض شده‌اید. «وَ كُنَّا لَكُمْ وَ كُنْتُمْ لَنَا وَ قَدْ صِرْتُمْ الْيَوْمَ عَلَيْنَا» ما با شما و خواهان خیر شما بودیم و شما با ما و هواخواه ما بودید و امروز شما علیه ما شده‌اید. «ثُمَّ أَصْبَحْتُمْ تَضُدُونَ قَتِيلَيْنِ قَتِيلًا بِصَفِينٍ تَبْكَونَ عَلَيْهِمْ وَ قَتِيلًا بِالتَّهْرَوَانِ تَطْلُبُونَ بِثَأْرِهِمْ» و شما امروز دو دسته کشته دارید: یک دسته از کشته‌های شما در جنگ صفین کشته شدند؛ که بر آنها گریه می‌کنید. در

رکاب پدرم علی علیه السلام بودید؛ که عده‌ای از شما کشته شد؛ اکنون عزادار کشته‌های صفینید. عده‌ی دیگری از شما هم به یاد کشته‌هایتان در جنگ نهروانید (یعنی گروهی در سپاه امام مجتبی علیه السلام که خوارج نهروان بودند. اینها هم از امیرالمؤمنین علیه السلام کینه داشتند!) یک عده‌یتان هم خونخواه کشته‌هایتان در جنگ نهروانید؛ می‌خواهید انتقام کشته‌هایتان در جنگ نهروان به‌دست علی علیه السلام را از من امام مجتبی علیه السلام بگیرید. شما سربازهای منید! «فَأَمَّا الْبَاكِي فَخَازِلٌ» کسی که نشسته است و برای کشته‌هایش در جنگ صفین عزاداری می‌کند؛ که انسانی است که تن به خواری داده است. «وَأَمَّا الطَّالِبُ فَتَائِبٌ» کسی هم که خونخواه کشته‌های خود در جنگ نهروان به‌دست علی علیه السلام است؛ او هم که اصلاً علیه من است. این شما لشکر من هستید؛ شما اینها هستید! «وَإِنَّ مُعَاوِيَةَ قَدْ دَعَا إِلَىٰ أَمْرِ لَيْسَ فِيهِ عِزٌّ وَلَا نَصْفَةٌ» معاویه نامه‌ی پیشنهاد صلح نوشته و مرا به چیزی دعوت کرده است، که نه عزت و سربلندی در آن است و نه انصاف. «فَلَنْ أَرَدْتُمْ الْحَيَاةَ قَبْلَنَا مِنْهُ» اگر شما به زنده ماندن دل‌بسته‌اید؛ حاضر نیستید خطر کنید و آماده‌ی جنگ و شهادت نیستید؛ من بروم پیشنهاد معاویه را قبول کنم و جنگ را ختم کنیم. «وَ أَعْضُنَا عَلَى الْقَدَىٰ» و در آن صورت من خواری‌یی را که در چشمم است، باید یک عمر تحمل کنم. «وَ إِنْ أَرَدْتُمْ الْمَوْتَ بَدَلْنَاهُ فِي ذَاتِ اللَّهِ وَ حَاكَمْنَاهُ إِلَى اللَّهِ» و اما ای لشکریان من! اگر شما شهادت طلبید؛ ما جان خودمان را در راه خدا بذل و ایثار می‌کنیم و به‌میدان نبرد می‌رویم. (این سخنرانی را که امام مجتبی علیه السلام فرمودند و پس از این سؤال؛) «فَنَادَى الْقَوْمُ بِأَجْمَعِهِمْ» همه‌ی لشکریان امام مجتبی علیه السلام

جمعاً ندا دادند و فریاد زدند: «بَلِّ الْبَيْتَةَ وَ الْحَيَاةَ.»^۷ نخیر؛ ما کشته شدن نمی‌خواهیم؛ ما می-

خواهیم زنده بمانیم و باقی بمانیم. این لشکر امام مجتبی علیه السلام است!

امام مجتبی علیه السلام با چه کسی به جنگ بروند؟! چگونه بخواهند با معاویه و آن لشکر سازمان‌یافته-

ی منسجم روبرو شوند؟ چرا امام مجتبی علیه السلام صلح را پذیرفتند؟

چرا امام مجتبی علیه السلام صلح را پذیرفتند؟

یک انگیزه‌شان حفظ اسلام از خطر ریشه‌کن شدن، از طرف دولت روم، در صورت بروز درگیری داخلی است.

دلایل سکوت امیرالمؤمنین در کودتای سقیفه: شما ممکن است عین این سؤال را در واقعه‌ی

سقیفه هم پرسید و بگویید امیرالمؤمنین علیه السلام دلاوری که می‌گوید: اگر من یک‌تنه با همه‌ی

عرب روبرو شوم، خم به ابرویم نمی‌آید (در نامه‌ی سی‌وپنج نهج‌البلاغه است)؛^۸ چطور

امیرالمؤمنین علیه السلام سکوت کردند چهار نفر انسان پیژری^۹ کودتای سقیفه را راه بیندازند و

خلافت رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم را غصب کنند؟ پاسخ این است: امیرالمؤمنین علیه السلام دلشان به حال

اسلام می‌سوزد. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌دانند دو ابرقدرت بزرگ، یعنی رُم و ایران، از تبلور قدرت

^۷. مجلسی، بحار، ج ۴۴، ص ۲۱ و جزائری، ریاض‌الابرار، ج ۱، ص ۱۲۰.

^۸.

^۹. سست، بی‌دوام، ضعیف و بیکاره.

جدیدی به نام حکومت اسلامی به شدت برافروخته‌اند. این قدرت آمده برخی از قلمروهای رُم و ایران را گرفته و به جهان اسلام ملحق کرده است. دو ابرقدرت مگر تحمل می‌کنند یک حکومت نوظهور بیاید قلمرو آنها را اشغال کند؟ هردوی این ابرقدرت‌ها به شدت برافروخته، آماده بودند حمله کنند و ریشه‌ی اسلام را بکنند. بهترین فرصت برای اینکه ریشه‌ی اسلام کنده شود چه زمانی است؟ زمانی است که پیغمبر ﷺ از دنیا رفته؛ رهبری رسول الله ﷺ که بلامنزاع بود؛ از بین رفته و جامعه به شدت ملتهب است. کفایت یک جنگ داخلی در پایتخت کشور اسلامی در بگیرد و نیروهای رزمنده‌ی اسلام در داخل کشور با هم درگیر شوند؛ مرزها باز می‌شود؛ دو ابرقدرت ایران و روم وارد سرزمین اسلامی می‌شوند و ریشه‌ی اسلام را می‌کنند. دل امیرالمؤمنین علیه السلام برای بقای اسلام سوخته است. حاضر نیستند به قیمت نابود نشدن اسلام، خلافت را پس بگیرند. این است که تحمل می‌کنند و می‌گویند صبر می‌کنم؛ در-حالی که استخوان در گلو و خار در چشم داشتم.

درمورد امام مجتبی علیه السلام هم ماجرا همین است. امام مجتبی علیه السلام می‌بینند که رُم برای حمله به سرزمین اسلامی آماده است. اگر در داخل کشور اسلام درگیری بی به وجود بیاید، بهترین فرصت است برای رم که او حمله‌ی نهایی کند و کل قلمرو اسلام را درهم بپیچد؛ پس یکی از انگیزه‌ها این است که دشمن خارجی نتواند از فرصت درگیری داخلی برای ریشه‌کن کردن اسلام استفاده کند. در تاریخ یعقوبی می‌نویسد امپرواطور رُم که از اختلاف داخلی بین امام مجتبی علیه السلام و معاویه خبردار شده بود؛ سپاهی فرستاد تا در گیرودار جنگ بین امام مجتبی علیه السلام

و معاویه از پشت حمله کند و حکومت اسلامی را کلاً درهم بشکند.^{۱۰} این عین عبارت کتاب تاریخ یعقوبی است و امام مجتبی علیه السلام هم چون پدرشان در چنین موقعیتی از حق خود برای بقای اسلام چشم پوشیدند. این یکی از دلایلی است که امام مجتبی علیه السلام صلح را پذیرفتند.

دلیل دوم: اگر این جنگ در می‌گرفت؛ با این لشکر در هم ریخته و آشفته و خودفروشی که امام مجتبی علیه السلام دارند؛ در برابر سپاه معاویه نتیجه‌ای جز شکست عاید نمی‌شد و به دنبال این شکست، قتل عام شیعیان پیش می‌آید و دیگر شیعه‌ای جان سالم به‌در نمی‌برد. عبارت‌های خود امام مجتبی علیه السلام است؛ حضرت می‌فرماید: «وَمَا أَرَدْتُ بِمَا فَعَلْتُ إِلَّا حَقَّنَ الدِّمَاءَ»^{۱۱} من این صلح را نپذیرفتم، مگر به خاطر اینکه جلوی ریخته‌شدن خون شیعیان را بگیرم. «إِنَّمَا فَعَلْتُ مَا فَعَلْتُ إِقْتَاءً عَلَيْكُمْ»^{۱۲} پذیرفتن این صلح به خاطر این بود که شما چهار نفر شیعه باقی بمانید و در جهان ریشه‌ی شیعه کنده نشود. امام مجتبی علیه السلام می‌دانند چه کار می‌کنند.

همچنین حضرت علیه السلام در روایت دیگر فرمودند (همه‌ی اینها در جلد چهل و چهارم بحار است. اگر خواستید بیابید من مورد به مورد نشان‌تان می‌دهم): «فَتَرَكْتُهَا ابْتِغَاءً وَجْهِ اللَّهِ وَ حَقَّنَ دِمَاءَ الْمُسْلِمِينَ»^{۱۳} من صلح را برای اطاعت از خدا، جلب رضایت الهی و حفظ خون شیعیانم پذیرفتم؛ که بی-

۱۰:

۱۱. مجلسی، بحار، ج ۴۴، ص ۳۰ و محدث قمی، سفینه البحار، ج ۴، ص ۲۵۷.

۱۲. مجلسی، بحار، ج ۴۴، ص ۲۹ و علم الهدی، تنزیه الانبیاء، ص ۱۷۱ و جزائری، ریاض الابرار، ج ۱، ص ۱۲۲.

۱۳. مجلسی، بحار، ج ۴۴، ص ۲۵ و اربلی، کشف الغمّة، ج ۱، ص ۵۲۳.

خودی و بدون اینکه هیچ دستاوردی داشته باشد، شیعیانم کشته نشوند و ریشه‌شان کنده نشود. همین‌طور این عبارت، که حضرت علیه السلام فرمودند: «وَلَوْ لَا مَا آتَيْتُ لَمَا تُرِكَ مِنْ شِيعَتِنَا عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ أَحَدٌ إِلَّا قُتِلَ»^{۱۴} اگر نبود که من این صلح را پذیرفتم؛ احدی از شیعیان من بر روی کره‌ی زمین باقی نمی‌ماند؛ مگر اینکه کشته می‌شد. امام مجتبی علیه السلام شیعه را نجات دادند؛ لذا فرمودند: «وَ اللَّهُ الَّذِي عَمِلْتُ خَيْرٌ لِشِيعَتِي مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ أَوْ عَزَبَتْ»^{۱۵} سوگند به خدا! که کاری که من انجام دادم، بهتر و نافع‌تر است برای شیعیان من، از همه‌ی آنچه که خورشید بر آن پرتو می‌افکند و از آن غروب می‌کند؛ یعنی صلحی که من پذیرفتم، از همه‌ی عالم ارزشمندتر و مفیدتر بود. سپاه امام مجتبی علیه السلام را با سپاه اباعبدالله علیه السلام مقایسه کنید؛ زمین تا آسمان تفاوت است!

تفاوت‌های موقعیت‌های امام حسن و امام حسین علیهما السلام

۱. از نظر سران دو طرف؛ یعنی یزید و معاویه: همان‌طور که گفتیم معاویه انسان مکاری است که خود را کاملاً مذهبی نشان داده است. اسلام اموی‌یی که در شام ترویج شده است؛ دقیقاً معاویه انسان تراز اول آن است و مورد اعتقاد مردم است. فسق و فجورهای او پشت پرده است؛ اما یزید بن معاویه‌ی ملعون شخصی بود که فسق و فجورهایش علنی بود؛ راحت با مادرش هم‌بستر می‌شد؛ سگ‌بازی، عرق‌خوری و میمون‌بازی می‌کرد. به آن دیر عجیب، غریب رفت و درحالی‌که

^{۱۴}. مجلسی، بحار، ج ۴۴، ص ۲ و صدوق، علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۱۱ و عروسی‌حویزی، نورالتقلین، ج ۳، ص ۲۹۰.

^{۱۵}. مجلسی، بحار، ج ۴۴، ص ۱۹ و صدوق، کمال‌الدین، ج ۱، ص ۳۱۶ و طبرسی، اعلام‌الوری، ص ۴۲۶.

لشکریانش بیرون دیر بیماری گرفته بودند و گروه گروه می‌مردند؛ او در داخل دیر با آن زن مسیحی، مشغول هم‌آغوشی و هم‌بستری بود؛ چنین فرد کثیف پلیدی، که همه‌ی فسادش شناخته شده بود! فرق زیادی بین یزید و معاویه است. یزید کفر آشکار است و معاویه نفاق پیچیده. خصوصاً معاویه جایگاه بالایی بین مردم شام داشت. عُمَر که خود را خلیفه‌ی رسول -
الله ﷺ نامیده بود و در زمان او، مردم شام مسلمان شده بودند؛ به‌قدری معاویه را احترام می‌کرد که معاویه در نظر مردم شام انسان بسیار جلیل‌القدری تجلی می‌کرد و محبوبیت بسیار زیادی بین مردم شام داشت. واقعاً یک‌عده از مردم شام معاویه را به‌مثابه یک شخصیت دینی باور داشتند. این از نظر سران دو طرف؛ یعنی یزید و معاویه.

۲. از نظر یاران: امام حسین علیه السلام چه یارانی داشتند، که فرمودند: به خدا سوگند! باوفاتر از شما اصحابم در عالم ندیده‌ام؟ هفتادودو یار داشتند؛ اما هفتادودو انسان بی‌نظیر در تاریخ بشر! امام مجتبی علیه السلام دو نفر از یاران اباعبدالله علیه السلام را ندارند؛ لذا بارها امام مجتبی علیه السلام فرمودند: «لَوْ وَجَدْتُ أَعْوَانًا مَا بَايَعْتُكَ يَا مُعَاوِيَةَ»^{۱۶} به خدا سوگند اگر من یاری می‌یافتم؛ با توی معاویه صلح نمی‌کردم. «وَ اللَّهُ لَوْ وَجَدْتُ صَابِرِينَ عَارِفِينَ بِحَقِّي غَيْرَ مُنْكَرِينَ مَا سَلَّمْتُ لَكَ وَ لَا أَعْطَيْتُكَ مَا تُرِيدُ»^{۱۷} به معاویه فرمودند: اگر من گروه اندکی افراد صابر و عارف به حق خودم می‌یافتم، که اهل انکار من نبودند؛ با توی

۱۶. هلالی، کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج ۲، ص ۹۳۸ و شامی، یوسف بن حاتم، الدر المنظّم، ص ۵۰۱ و حلّی، رضی الدین علی بن یوسف بن المطهر،

العدد القویة، ص ۵۱.

۱۷. مجلسی، بحار، ج ۴۴، ص ۴۵ و قطب الدین راوندی، الخرائج والخراج، ج ۲، ص ۵۷۶ و عاملی نباطی، الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۱۷۸.

معاویه صلح نمی‌کردم و آنچه که می‌خواستی، به تو نمی‌دادم. همچنین حضرت در جمله‌ی دیگری فرمودند: «وَاللَّهِ مَا سَلَّمْتُ الْأَمْرَ إِلَيْهِ إِلَّا أَنِّي لَمْ أَجِدْ أَنْصَارًا وَ لَوْ وَجَدْتُ أَنْصَارًا لَقَاتَلْتُهُ لَيْلِي وَ نَهَارِي حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ»^{۱۸} به خدا سوگند! من کار را به معاویه تسلیم نکردم؛ مگر به این خاطر که دور خودم یاری نیافتم و اگر یارانی می‌یافتم، شبانه‌روز با معاویه می‌جنگیدم، تا اینکه خدا حکم کند و کار را به هر نتیجه که می‌خواهد، منتهی سازد. دور و بر امام مجتبی علیه السلام چند نفر یار مثل یاران اباعبدالله علیه السلام است؟ هیچ‌چیز. دست امام مجتبی علیه السلام خالی است. ما می‌گوییم اباعبدالله علیه السلام روز عاشورا غریب بودند؛ اما خدا می‌داند غربت امام مجتبی علیه السلام خیلی عظیم‌تر از غربت اباعبدالله علیه السلام است! امام مجتبی علیه السلام چه کسی را دور و برشان دارند؟

در این شرایط یک خطر بزرگ وجود داشت و آن اینکه اگر این جنگ درگیر شود، یاران خود امام مجتبی علیه السلام، همین خوارج نهروانی‌ها، همان اموی‌ها، همان خودفروش‌ها و امثال آنها وسط جریان جنگ خودشان امام مجتبی علیه السلام را دستگیر کنند و کت‌بسته تحویل معاویه دهند. معاویه هم مکار؛ نمی‌آمد گردن امام مجتبی علیه السلام را بزند! چه کار می‌کرد؟ خیلی با بزرگواری می‌گفت: حسن بن علی علیه السلام! باشد؛ تو دشمنم هستی و من می‌توانم گردنت را بزنم؛ ولی تو را بخشیدم و اینگونه امام مجتبی علیه السلام را تحقیر کند. این جمله برای خود حضرت است: «وَاللَّهِ لَوْ قَاتَلْتُ مُعَاوِيَةَ» به خدا سوگند! اگر با معاویه می‌جنگیدم؛ «لَأَخَذُوا بِعُنُقِي حَتَّى يَدْفَعُونِي إِلَيْهِ سِلْمًا» یاران خود من گردنم را می‌گرفتند، کت‌بسته تسلیم معاویه می‌کردند. «فَوَاللَّهِ لَأَنْ أُسَالِمَهُ وَ أَنَا عَزِيْزٌ خَيْرٌ

^{۱۸}. مجلسی، بحار، ج ۴۴، ص ۱۴۷ و طبرسی، احتجاج، ج ۲، ص ۲۹۱.

مِنْ أَنْ يُقْتَلَنِي وَ أَنَا أَسِيرٌ أَوْ يُمَنَّ عَلَيَّ فَتَكُونَ سُنَّةً عَلَى بَنِي هَاشِمٍ آخِرَ الدَّهْرِ وَ مُعَاوِيَةُ لَا يَزَالُ يُمَنُّ بِهَا وَ عَقِبُهُ عَلَيَّ الْحَيِّ مِنَّا وَ الْمَيِّتِ»^{۱۹} فرمودند: به خدا سوگند! اینکه من عزتمندانه این جنگ را ختم کنم، برای من خیلی عزیزتر است، تا اینکه در سپاهم به دست یاران خودم کشته شوم؛ یا یاران من مرا کت‌بسته تحویل معاویه بدهند و معاویه با خفت منت بر من بگذارد؛ مرا نکشد؛ زنده نگه بدارد و تا قیامت سب بر بنی‌هاشم ادامه پیدا کند و معاویه و اموی‌ها همواره این منت را بر بنی‌هاشم داشته باشند؛ که ما امام مجتبی علیه السلام را نکشتیم؛ درحالی‌که دستمان می‌رسید. اینها جملات خود امام مجتبی علیه السلام است. پس این خطر هم وجود داشت که یاران خود حضرت حضرت را کت‌بسته تحویل بدهند.

مگر ندیدید؟ به قول محمدعلی قطب، نویسنده‌ی عرب کتاب "اسوه‌های عاشورا" (او می‌گوید): همان سپاه‌یانی که فریاد می‌زدند درود بر امام حسن علیه السلام! ما همه مرد جنگیم و از معاویه نمی‌ترسیم؛ جنگ! جنگ! جنگ! در صحنه‌ی عمل، در ساعات اولیه از چند هزار نفر از آنها، چند صد نفر بیشتر باقی نماند و همه فرار کردند. نزدیک‌های صبح که شد، تنها شصت نفر باقی ماندند. در بین شصت نفر باقی مانده هم تعدادی از آنها جاسوس معاویه بودند و به قصد کشتن امام مجتبی علیه السلام، به امام مجتبی علیه السلام حمله کردند. سجاده را از زیر پای حضرت کشیدند و امام مجتبی علیه السلام را با خنجر زدند، تا ایشان را بکشند؛ که خنجر به ران حضرت خورد و ران حضرت مجروح شد. یاران خود امام مجتبی علیه السلام از چند هزار نفر، چند صد نفر و از چند صد نفر، شصت نفر

^{۱۹}. مجلسی، بحار، ج ۴۴، ص ۲۰ و طبرسی، احتجاج، ج ۲، ص ۲۹۰ و جزائری، ریاض‌الابرار، ج ۱، ص ۱۲۰.

ماندند؛ آن شصت نفر هم اینگونه! امام مجتبی علیه السلام چگونه بجنگند؟ یا اگر امام مجتبی علیه السلام به- دست یاران خودشان کشته می شدند، شیعیان در طول تاریخ می توانستند سرشان را بلند کنند؟ می گفتند: شیعیان خودشان زدند امامشان را کشتند! چه دلیلی بهتر از این برای بطلان تشیع؟!

شما حوادث مدائن را به خاطر بیاورید. فرار فرمانده؛ در سپاه امام علیه السلام حکم به تکفیر ایشان کردند و گفتند امام علیه السلام کافر است! لشکریان خود امام مجتبی علیه السلام به خیمه ی ایشان حمله کردند؛ هرچه در خیمه ی امام مجتبی علیه السلام بود، غارت کردند و خواستند امام مجتبی علیه السلام را بکشند. در مدائن حضرت می فرمایند: «يُرْعَمُونَ أَنَّهُمْ لِي شِيعَةٌ ابْتَغَوْا قَتْلِي وَ اتَّهَمُوا قَتْلِي وَ أَخَذُوا مَالِي»^{۲۰} اینها گمان می کنند شیعه ی من هستند؛ درحالی که جان مرا می خواهند؛ دنبال کشتن من هستند و همه ی اموال مرا به غارت برده اند. لشکریان من اینها هستند. من چه کنم؟

شما اباعبدالله علیه السلام را با امام مجتبی علیه السلام مقایسه کنید. هر دو سپاهند؛ اما بین این سپاه و آن سپاه چقدر فاصله است؟! و اینگونه غربت امام مجتبی علیه السلام پررنگ تر شناخته می شود. مظلومیت امام مجتبی علیه السلام بسیار بیشتر و بالاتر از مظلومیت اباعبدالله علیه السلام است و اصلاً فرض کنید، به فرض محال، امام مجتبی علیه السلام با همین لشکر خائن می جنگیدند و پیروز می شدند؛ اصلاً حکومت را به دست می آوردند و معاویه را هم نابود می کردند؛ حضرت باید این حکومت را اداره کنند؛ چه کسانی را به عنوان استاندار، فرماندار و فرماندهان لشکر بگذارد؟ این مردم را؟! این است که

^{۲۰}. مجلسی، بحار، ج ۴۴، ص ۲۰ و طبرسی، احتجاج، ج ۲، ص ۲۹۰ و جزائری، ریاض الابرار، ج ۱، ص ۱۲۰.

در این شرایط تنها گزینه برای امام مجتبی علیه السلام پذیرش ترک مخاصمه است؛ منتهی قرار داد صلحی که امام مجتبی علیه السلام پذیرفتند، قرارداد عجیب و عزّتمندانه‌ای است. اکنون که اشک‌ها برای امام مجتبی علیه السلام درآمد، بگویم: امروز دوباره دو روایت با خود داشتیم؛ که وقتی جلد چهل- و چهار را نگاه کردم، به آنها برخورد کردم. خدا شاهد است پشتم را شکست!

روایت داریم که امام مجتبی علیه السلام دو نفر حواری بیشتر ندارند. این روایت را به‌خاطر آن بسیارید؛ هر وقت به‌یاد می‌آید، دلتان خون می‌شود و نمی‌توانید گریه نکنید. حدیث هم از امام کاظم است. حضرت فرمودند: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٍ أَيْنَ حَوَارِيِّ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ابْنِ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» «هنگامی که روز قیامت می‌شود، منادی ندا می‌دهد حواریون امام مجتبی علیه السلام کجا هستند؟ (این دو اسم را خوب به‌یاد بسپارید). «فَيَقُومُ سُفْيَانُ بْنُ أَبِي لَيْلَى الْهُمْدَانِيُّ وَ خُدَيْقَةُ بِنْتُ أَسِيدِ الْغَفَارِيِّ» در روز قیامت فقط دونفر به‌منزله‌ی یاران نزدیک و حواریون امام مجتبی علیه السلام بلند می‌شوند. یکی از آنها سفیان بن ابی لیلای همدانی است (این اسم یادتان باشد)؛ یکی هم خدیفة بن- اُسیدغفاری است. «ثُمَّ يُنَادِي أَيْنَ حَوَارِيُّ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ» بعد ندا داده می‌شود: حواریون حسین بن- علی علیه السلام کجا هستند؟ «فَيَقُومُ كُلُّ مَنْ اسْتَشْهَدَ مَعَهُ وَ لَمْ يَتَخَلَّفْ عَنْهُ»^{۲۱} تمام جمعیتی که در رکاب اباعبدالله علیه السلام شهید شدند و ایشان را تنها نگذاشتند، بلند می‌شوند. این فردای قیامت است. دونفر کنار امام مجتبی علیه السلام بلند می‌شود؛ اما اباعبدالله علیه السلام آن همه یار دارند!

^{۲۱}. مجلسی، بحار، ج ۴۴، ص ۱۱۲ و طبرسی، اختصاص، ص ۶۱ و کشی، رجال الکشی، ص ۹.

یکی از آن دو نفر چه کسی بود؟ سفیان بن ابی لیلیا همدانی؛ درست است؟ اکنون این روایت را بشنوید و که جا دارد انسان خون بگریید. همین سفیان بن ابی لیلا، همین کسی که یکی از دو حواری امام مجتبی علیه السلام است؛ از امام باقر علیه السلام است که حضرت می فرماید: «جاء رجلٌ من أصحابِ الحسنِ علیه السلام یقالُ له سفیانُ بنُ لیلی» یکی از اصحاب امام مجتبی علیه السلام خدمت حضرت آمد؛ همین سفیان بن ابی لیلا که یکی از دو حواری امام مجتبی علیه السلام است. (غربت امام مجتبی علیه السلام را ببینید!) «و هو علی راحلَه له» سوار مرکبی بود، نزدیک امام مجتبی علیه السلام آمد. «فدخل علی الحسن» به حضور امام مجتبی علیه السلام وارد شد. «و هو مُحْتَبٍ فی فناء داره» امام مجتبی علیه السلام هم غم گرفته؛ زانوها را بغل کرده و در آستانه‌ی در خانه‌یشان نشسته بودند. (اینجا همین سفیان بن ابی لیلا چه طور به امام مجتبی علیه السلام سلام کرد؟ همین کسی که یکی از دو حواری امام مجتبی علیه السلام است!) «فقال: له السلام علیک یا مدلل المؤمنین» ... (سفیان بن ابی لیلا یکی از دو حواری امام مجتبی علیه السلام است! با این وجود راجع به امام مجتبی علیه السلام چه بگویم؟) اما حضرت او را خیلی گرم تحویل گرفتند و نشانند و شروع کردند صحبت کردن و حالی‌اش کردند. فرمودند: «فقال له الحسن انزل و لا تعجل فترزل فعقل راحلته فی التار و اقبل یمشی حتی انتهى الیه قال فقال له الحسن ما قلت قال قلت السلام علیک یا مدلل المؤمنین قال و ما علمک بذلك»^{۲۲} آخر سفیان تو از کجا می دانی من مدلل مؤمنین هستم و مؤمنین را خوار کرده‌ام؟ داستان این نیست. شروع کردند مسأله را برایش توضیح دادن؛ یعنی در بین همه‌ی ائمه علیهم السلام هیچ کس دیگری غربت و بی کسی امام مجتبی علیه السلام را نداشته است. آقا امام مجتبی علیه السلام خیلی غریبند؛ ولی گمان نکنیم امام مجتبی علیه السلام حتی در چنین شرایط سخت و

^{۲۲}. مجلسی، بحار، ج ۴۴، ص ۲۳ و طبرسی، اختصاص، ص ۸۲ و کشی، رجال الکشی، ص ۱۱۱.

دردناکی تن به خواری و ذلت داده باشند! معاهده‌ای که امام مجتبی علیه السلام پذیرفتند، معاهده‌ی بسیار محکمی بود. کاری که امام مجتبی علیه السلام کردند، این بود که چهره‌ی پرفریب معاویه و دستگاه حکومت بنی‌امیه را که تظاهر به اسلام و تقدس می‌کرد، آشکار کردند و این ماسک را از جلوی چهره‌ی معاویه و حکومت بنی‌امیه پایین انداختند و دستگاه نفاق اموی را رسوا کردند. قراردادی که امام مجتبی علیه السلام با معاویه امضا کردند، بندهایی (هشت بند) دارد،^{۲۳} که عبارتند از:

۲۳. توجه داشته باشید که در متن صلحنامه موارد با عدد تفکیک نشده‌اند و تعداد را محققان بر اساس نظر خودشان و نحوه‌ی تفکیک موارد مشخص کرده‌اند. در نگاهی دیگر مواد قرارداد صلح امام حسن علیه السلام با معاویه عبارت است از:

۱. معاویه باید براساس کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله عمل کند. (در برخی منابع اهل سنت سیره‌ی خلفای راشدین نیز آمده است).

۲. معاویه مجاز نیست برای خود جانشینی تعیین کند و بیعت بگیرد. (در برخی منابع اهل سنت آمده است: پس از وی تصمیم با شورای مسلمانان خواهد بود).

۳. پس از معاویه خلافت از آن حسن بن علی علیه السلام خواهد بود و اگر برای وی حادثه‌ای رخ داد، حسین بن علی علیه السلام خلیفه خواهد شد.

۴. در حکومت معاویه همه‌ی مردم از هر نژاد، در عراق، حجاز، شام و یمن در امان خواهند بود و به‌خاطر مبارزه‌ی قبلی آنها علیه معاویه مورد تعقیب قرار نخواهند گرفت.

۵. یاران و شیعیان علی علیه السلام و جان، مال، زنان و کودکانشان هر جا باشند، تحت تعقیب قرار نخواهند گرفت و در امان خواهند بود و اموالی از بیت‌المال که از دوران علی علیه السلام در دست ایشان بوده، بازپس گرفته نخواهد شد.

۶. حسن بن علی علیه السلام و برادرش حسین علیه السلام و هریک از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله هر جا باشند، در امان خواهند بود و معاویه از تعقیب و سوء قصد و تعرض و توطئه‌ی آشکار و نهان علیه آنان پرهیز خواهد کرد و در هیچ نقطه‌ای هراسی بر آنان نخواهد بود.

اولاً اگر معاویه به قدرت می‌رسد، باید بر اساس قرآن و سنت پیامبر ﷺ حکومت کند و حق ندارد خلاف آن رفتار کند. دوم: معاویه حق ندارد بعد از خود هیچ جانشینی تعیین کند و بعد از معاویه حکومت برای امام مجتبیٰ ﷺ باشد. سوم: معاویه امنیت اهل بیت ﷺ را تضمین می‌کند. چهارم: معاویه حق ندارد عنوان امیرالمؤمنین ﷺ برای خود به کار ببرد. پنجم: معاویه باید سب و دشنام به امیرالمؤمنین ﷺ را متوقف کند. ششم: معاویه طبق این قرارداد امنیت عمومی شیعیان را تضمین می‌کند و متعرض آنها نمی‌شود. هفتم: باید خراج داراب گرد را هم به باقی‌ماندگان از شهدای جمل و صفین اختصاص دهد؛ که خانواده‌های شهدای جنگ جمل و جنگ صفین تهی‌دست نمانند و هشتم: منع اقامه‌ی شهادت نزد معاویه و صحیح و مقبول

۷. بدعت ناسزاگویی و اهانت به علی ﷺ و لعن آن حضرت در قنوت نمازها متوقف شده و از علی ﷺ جز به نیکی یاد نخواهد شد.

۸. معاویه بدهی‌های بیت‌المال را خواهد پرداخت و پنج میلیون درهم که در بیت‌المال کوفه موجود است به معاویه داده نمی‌شود و زیر نظر حسن بن علی ﷺ مصرف خواهد شد. معاویه سالانه دو میلیون درهم نیز در اختیار حسین بن علی ﷺ قرار خواهد داد.

۹. در تعیین مقرری و بذل مال، معاویه بنی‌هاشم را بر بنی‌امیه و دیگر قبایل قریش مقدم قرار خواهد داد.

۱۰. معاویه هر سال یک میلیون درهم از خراج دارابگرد را در بین بازماندگان شهدای جنگ‌های جمل و صفین که در رکاب علی ﷺ به شهادت رسیده‌اند، تقسیم خواهد کرد.

۱۱. معاویه مجاز نخواهد بود عنوان امیرالمؤمنین را برای خود به کار برد.

۱۲. اقامه‌ی شهادت نزد معاویه مجاز نخواهد بود. (زیرا شهادت باید نزد حاکم شرع عادل ابراز شود و این بدان معناست که معاویه نه عادل است و نه حاکمیتش مشروع است).

نبودن شهادتی که در حضور وی ابراز شود. (زیرا شهادت باید نزد حاکم شرع عادل ابراز شود و این بدان معناست که معاویه نه عادل است و نه حاکمیتش مشروع است.)

این قرارداد عزّتمندانه‌ای بود؛ که معاویه آن را امضا کرد؛ امام مجتبیٰ علیه السلام هم امضا فرمودند؛ ولی می‌دانستند معاویه شخص پایبند به قراردادی نیست. همین‌که این قرارداد امضا شد و ماجرا تمام شد، معاویه به نُخَیله رفت و بین یاران امام مجتبیٰ علیه السلام سخنرانی کرد. گفت من با شما ن‌جنگیدم که به دستورات اسلام عمل کنید. برای من اسلام مهم نیست. من جنگیدم تا به شما حکومت کنم و اکنون به آن چیزی که برایش می‌جنگیدم، رسیدم. حال که به قدرت رسیده‌ام، تمام عهدنامه‌ای که با امام مجتبیٰ علیه السلام امضا کرده‌ام، ... (همه را پاره کرد و زیر پایش انداخت و لگد کرد). این همان نقطه‌ی آغازی بود که پرده‌ی فریب از چهره‌ی رژیم معاویه فرو بیفتد و معلوم شود. خود معاویه می‌گوید بر سر اسلام با شما ن‌جنگیدم! می‌خواهید مسلمان باشید؛ می‌خواهید کافر. می‌خواهید به اسلام عمل کنید؛ می‌خواهید نکنید. من معاویه هم به تعهداتی که در قرارداد صلح بستم، پایبند نیستم. تمام آن را پاره کردم و زیر پایم انداختم. این‌گونه بود که امام مجتبیٰ علیه السلام چهره‌ی دستگاه بنی‌امیه را آشکار کردند؛ ولی خدا می‌داند در این سالیان، حدود ده سال، باقی‌مانده‌ی عمر امام مجتبیٰ علیه السلام، حضرت چه خون‌دلی خوردند! امام مجتبیٰ علیه السلام را به زور در مجلس‌های خودشان حاضر می‌کردند؛ حضرت را آنجا می‌نشاندند؛ بالای منبر می‌رفتند و بر امیرالمؤمنین علیه السلام سبّ می‌کردند و دشنام می‌دادند و امام مجتبیٰ علیه السلام به‌خاطر حفظ خون شیعیان، تحمل می‌کردند. امام مجتبیٰ علیه السلام چه خون‌دلی خوردند!

همه‌ی اهل بیت علیهم السلام نور واحدند

گمان نکنیم امام مجتبیٰ علیه السلام سلحشور و رزمنده نبودند. من خدمتتان عرض کرده‌ام؛ راهی که امام مجتبیٰ علیه السلام در این ده سال طی کردند، ابا عبدالله علیه السلام هم در ده سال اول امامتشان همین راه را ادامه دادند. راه همین بود. این‌گونه نیست که تصور کنیم امام مجتبیٰ علیه السلام شخصیت خیلی صلح‌طلبی بودند؛ ابا عبدالله علیه السلام هم انسان خیلی جنگ‌طلبی بودند. اصلاً این‌گونه نیست! «كُلُّهُمْ نُورٌ وَاحِدٌ»^{۲۴} روح حاکم بر حرکت اهل بیت علیهم السلام یکی است؛ اما در هر زمان تاکتیک مناسب را انتخاب می‌کنند. واقعیت همین است؛ لذا هم امام حسن علیه السلام و هم امام حسین علیه السلام، هریک ده سال در دوران معاویه همین مسیر را طی کردند؛ مسیری که منجر به افشای حکومت اموی شد و به‌گونه‌ای افشا شد که در پایان ده سال دوم، وقتی یزید بر سر کار آمد، رویارویی روشن و شفاف دین و کفر بود؛ ماجرای کربلا برپا شد و تحولاتی که نهضت ابا عبدالله الحسین علیه السلام به دنبال داشت.

به‌رحال من سعی کردم با وقت محدودی که داشتیم، روی ماجرای صلح امام مجتبیٰ علیه السلام مروری کنم و بدانیم اولاً تنها گزینه‌ی ممکن پذیرش این صلح بود. برای امام مجتبیٰ علیه السلام گزینه‌ی دیگری امکان‌پذیر نبود و با پذیرش این صلح چه خدمت بزرگی کردند! فرمودند: اگر این صلح را نمی‌پذیرفتم؛ هیچ فریادگری باقی نمی‌ماند و یک نفر از شیعیان را زنده نمی‌-

^{۲۴}. طبری املی صغیر، نوادر المعجزات، ص ۳۶۱.

منابع برای روایت مشابه عبارتند از: مجلسی، بحار، ج ۳۶، ص ۳۰۲ و ۳۲۳ دیلمی، ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۴۱۵ و حرّ عاملی، الجواهر السنّیة، ص ۵۵۲. «خَلَقَنِي اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَ أَهْلَ بَيْتِي مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ» و «سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ لَمَّا عُرِجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ وَ بَلَغْتُ سِدْرَةَ الْمُنْتَهَى نَادَانِي رَبِّي جَلَّ جَلَالُهُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ فَكُلْتُ لَبِيكَ سَيِّدِي قَالَ لِي مَا أَرْسَلْتُ نَبِيًّا فَانْقَضَتْ أَيَّامُهُ إِلَّا أَقَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ وَصِيَّهُ فَاجْعَلْ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ الْإِمَامَ وَ الْوَصِيَّ مِنْ بَعْدِكَ فَإِنِّي خَلَقْتُكَ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ وَ خَلَقْتُ الْأَيْمَةَ الزَّاهِدِينَ مِنْ أَنْوَارِكُمْ أَنْ تُحِبُّ أَنْ تَرَاهُمْ يَا مُحَمَّدُ فَكُلْتُ نَعَمْ يَا رَبِّ قَالَ ارْزُقْ زَأْسَكَ فَزَفَعْتُ رَأْسِي فَإِذَا أَنَا بِأَنْوَارِ الْأَيْمَةِ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ نُورًا فَكُلْتُ يَا رَبِّ أَنْوَارٌ مِنْ هِيَ قَالَ أَنْوَارِ الْأَيْمَةِ بَعْدَكَ أَمْنَاءُ مَعْصُومُونَ.»

گذاشتند. اینها عین جمله‌های امام مجتبی علیه السلام است. امام مجتبی علیه السلام تشیع را برای آینده‌ی تاریخ حفظ کردند و الا ریشه‌ی تشیع را در همان دوران معاویه کنده بودند و امروز من و شما خبری از تشیع نداشتیم. ایثاری که امام مجتبی علیه السلام کردند، کمتر از ایثار اباعبدالله علیه السلام نبود. ایثار عظیمی بود!

جمله‌هایی از محمدعلی جناح، قاعد پاکستان

بگذارید جمله‌ای را از محمدعلی جناح بخوانم و عرضم را تمام کنم. محمدعلی جناح قاعد پاکستان است؛ همان کسی است که کشور پاکستان را با رهبری خود تشکیل داد. قسمتی از هندوستان جدا شد و یک کشور اسلامی گردید. او می‌گوید: مادامی که ابزار و مواد لازم برای فعالیت‌های سیاسی ندارید، شروع به کار نکنید. پیشرفت توده، پیشرفت تعلیم و تربیت است و تحریک احساسات توده، خیانت است.

می‌گوید: قبل از اینکه مردم را بسازید و برای یک نهضت آماده کنید، آنها را تحریک نکنید؛ چون انسان‌های سالم و خوبشان می‌روند از دم تیغ می‌گذرند و از بین می‌روند. بقیه‌شان هم وسط میدان مبارزه وا می‌دهند. این خدمت نیست.

جمله‌ی دیگرش این است که جان دادن در راه هدف و مقصد، کار آسانی است؛ ولی زنده ماندن برای رسیدن به هدف مستلزم پایداری و شجاعت است. اینکه انسان برود در میدان بجنگد و شهید شود، آن قدر دشوار نیست، که بماند؛ صبر کند و خون دل بخورد برای اینکه زمینه‌ها را برای تحقق هدف آماده کند.

ده سال امام مجتبیٰ علیه السلام و ده سال دوران اباعبدالله آماده‌سازی زمینه در جهان اسلام بود؛ برای اینکه نهضت عظیم حسینی علیه السلام برپا شود و در طول تاریخ تا قیامت حیات تشیع و اسلام را تضمین کند.

امیدواریم ما هم از مکتب امام مجتبیٰ علیه السلام درس بیاموزیم. اباعبدالله الحسین علیه السلام شجاع‌تر از امام مجتبیٰ علیه السلام نبودند؛ امام مجتبیٰ علیه السلام هم صلح‌طلب‌تر از اباعبدالله الحسین علیه السلام نبودند. همه‌ی اینها نور واحدند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ هَذَا اِثْنَانِ اِمَامَانِ وَ سَيِّدَا شَبَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ»^{۲۵} حسن و حسین، این دو فرزند من، دو امامند؛ آقای جوانان اهل بهشتند؛ چه قیام و مبارزه کنند و بجنگند و چه قعود نمایند و مبارزه نکنند. هیچ‌یک از قیام و قعود هدف نیست. هدف این است که انسان در مسیر رضایت الهی قدم بردارد. آنچه که امام مجتبیٰ علیه السلام کردند،

^{۲۵}. روایات مشابه بود عبارتند از:

مجلسی، بحار، ج ۴۳، ص ۲۹۲ و ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۳، ص ۳۹۴. «اِثْنَانِ هَذَا سَيِّدَا شَبَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ».

مجلسی، بحار، ج ۳۶، ص ۲۸۹ و حرّعاملی، اثبات الهداة، ج ۲، ص ۱۵۴ و بحرانی، الانصاف فی النص علی الائمه، ص ۲۰۶. «اِنَّهَا سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِيْنَ وَ تَعْلَمُهَا سَيِّدَةُ الْوَصِيَّيْنَ وَ اَبْنَتُهَا الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ وَ اَبْنَتُهَا اِمَامَانِ قَامَا اَوْ قَعَدَا وَ اَبُوهُمَا خَيْرٌ مِنْهُمَا»

مجلسی، بحار، ج ۳۵، ص ۲۶۶ و طبرسی، اعلام الوری، ص ۲۰۹ و مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۳۰. «اِثْنَانِ هَذَا اِمَامَانِ قَامَا اَوْ قَعَدَا».

مجلسی، بحار، ج ۳۷، ص ۲۱۶ و طبرسی، احتجاج، ج ۱، ص ۶۶. «وَ لِهَاتَيْنِ سَيِّدَا شَبَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ وَ لِهَاتَيْنِ الْاِمَامَانِ تَعَدُّ اَبِيهَا عَلِيٌّ وَ اَنَا اَبُوهُمَا قَبْلَهُ»

مجلسی، بحار، ج ۳۷، ص ۸۵ و صدوق، امالی، ص ۴۸۷. «وَ اَمَّا الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ فَهَاتَانِ اِثْنَانِ وَ زَيْنَتَانِ وَ هُمَا سَيِّدَا شَبَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ»

مجلسی، بحار، ج ۳۶، ص ۳۱۹ و بحرانی اصفهانی، عوالم العلوم، ۱۶۸. «يَقُولُ لِعَلِيٍّ علیه السلام اَنْتَ الْاِمَامُ وَ الْخَلِيْفَةُ بَعْدِي وَ اِنَّكَ هَذَا اِمَامَانِ وَ سَيِّدَا شَبَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ وَ تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ اَيُّمَةٌ مَعْضُومُونَ وَ مِنْهُمْ قَائِمُنَا اَهْلُ الْبَيْتِي»

فرمانی بود که از جانب خدا برای ایشان آمد و حضرت به فرمان الهی صلح را پذیرفتند؛ همان-
طور که امام حسین علیه السلام به فرمان الهی به میدان نبرد رفتند و نهضت عاشورا را برپا کردند.

امیدواریم خدای متعال معرفت ما را نسبت اهل بیت عصمت و طهارت صلوات الله علیهم اجمعین عمیق تر
کند و ما را از انوار هدایت این بزرگواران بیشتر بهره مند بگرداند.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ